

اقتصاد سیاسی مناقشه‌آمی ایران»، تئوری توطئه یا پیش بینی هوشمندانه؟

گفتگو با دکتر حامد قدوسی در نقد کتاب «اقتصاد سیاسی مناقشه‌آمی ایران، درآمدی بر عبور تمدن‌ها

کاظم بهرامی



به سوالات شما هم همین‌طور عمل خواهیم کرد. در ابتدا مشخص کنیم که نقد من صرفاً از زاویه اقتصاد کلان انرژی است و در مورد دیگر مدعاهای کتاب نظری ندارم. ضمن این‌که نقد این گفت و گو معطوف به گزاره‌های مرکزی کتاب است ولی در عین حال حس مسوولیت کلی نویسنده برای هشدار در مورد خطرات و فرصت‌های پیش‌روی کشور و خطاهای سیاست‌گذاری در ایران را تحسین می‌کنم.

باید ببینیم موضوع نقد و بررسی ما در این گفت و گو چیست؟ اگر موضوع نقد یک کتاب ۶۵۰ صفحه‌ای عامه‌پسند که کشکولی از مباحث از مقدمات اقتصاد انرژی انرژی گرفته تا تئوری سیستم‌ها، نظریه برخورد تمدن‌ها، گرمایش زمین، دوره رشد سازمان‌ها و حتی معضل چاقی و سلامتی در آن آمده است اتفاقاً به نظرم کتاب جالبی است و اطلاعات مفیدی در اختیار خواننده قرار می‌دهد. کتاب مجموعه مفصلی از مرور ادبیات و آمار و نمودارها را هم دارد که قطعاً برای خواننده مفید است و به خصوص تصویر جالبی (البته کمی قدیمی‌شده) از تحولات صنعت انرژی به خواننده

از این‌که با داشتن مشغله‌های فراوان وقتتان را در اختیار ما گذاشتید بسیار سپاس گزارم. شما از جمله صاحب نظرانی بودید که نسبت به انتشار کتاب «اقتصاد سیاسی مناقشه‌آمی ایران» واکنش نشان داده‌اید و در سال گذشته در وب‌ژنه‌نامه عید مجله مهر نامه گزاره محوری کتاب یعنی «افزایش تصنیعی قیمت نفت توسط غرب برای حمایت از انرژی‌های نو» را بی‌اساس دانسته‌اید. اکنون بیش از یک سال از نقد شما گذشته است و آقای رزائی هم ویرایش کامل کتاب‌شان را منتشر کرده‌اند. آیا شما دیدگاه قبلی را دارید و معتقدید این گزاره‌ها دارای سوبه تئوری توطئه است؟

من از شما بابت میزبانی و تنظیم این گفت و گو ممنونم.

وقتی پای نقد تولیدات علمی می‌رسیم باید بی‌تعارف، صریح، بی‌رحم و در عین حال منصف باشیم. در پاسخ

کتاب «اقتصاد سیاسی مناقشه‌آمی ایران، درآمدی بر عبور تمدن‌ها» از جمله آثار دکتر محسن رزائی در عرصه اقتصاد سیاسی ایران است که در سه سال اخیر به کرات مورد توجه صاحب نظران و دانشجویان رشته‌های علوم انسانی قرار گرفته و واکنش‌های متعددی را از سوی صاحب نظران داخل و خارج از کشور برانگیخته است. دکتر محسن رزائی در سال ۱۳۷۸ آن را نگاشته و برای مقامات سیاسی کشور ارسال کرده‌اند. ایشان بنا به دلایلی از انتشار این کتاب در آن سال‌ها امتناع کردند ولی در نهایت در اردیبهشت ۹۲ نسخه ابتدایی آن و در سال گذشته نسخه نهایی را از طریق تارنمای رسمی خود (www.renani.net) منتشر کردند.

از جمله اقتصاددانانی که نسبت به نظریه دکتر رزائی واکنش نشان داده‌اند دکتر حامد قدوسی استادیار اقتصاد مالی (فاینانس) در مدرسه کسب و کار (Business School) انستیتو فناوری استیونس و ساکن آمریکا است. وی مدیر کارشناسی مهندسی صنایع و کارشناسی ارشد MBA را از دانشگاه صنعتی شریف، کارشناسی ارشد اقتصاد را از موسسه مطالعات پیشرفته وین (IHS) و دکترای اقتصاد مالی را از مدرسه عالی فاینانس وین (VGSE) دریافت کرده است. وی به عنوان محقق پسادکتر در حوزه سیاست و سیستم‌های انرژی در دانشگاه MIT و به عنوان محقق مهمان و مشاور در موسسه بین‌المللی تحقیقات کاربردی سیستم‌ها (IIASA)، برنامه عمران سازمان ملل (UNDP)، سازمان توسعه صنعتی ملل متحد (یونیدو)، موسسه انرژی آکسفورد، دانش گاه تگزاس و دانش گاه برکلی حضور داشته است.

وی هم‌چنین در دو دهه گذشته به عنوان مشاور و مدیر مدیریت استراتژیک و اقتصاد کاربردی با طیف وسیعی از صنایع در ایران همکاری کرده است. زمینه‌های تحقیقاتی وی عبارتند از: تعامل اقتصاد کلان و بخش مالی، اقتصاد منابع طبیعی، انرژی و محیط زیست، قراردادهای نوآوری‌های مالی و مدیریت ریسک. در این گفت و گوی مفصل که از طریق فضای مجازی انجام گرفته نظر ایشان را در مورد این کتاب جویا شدیم که توجه شما را به آن جلب می‌کنیم:

معروف در حد دست‌تکان دادن (Hand-Waving) به ظاهر معتبر باشند ولی باید دید «اندازه» اهمیت آن‌ها از کل پویایی‌های صنعت جهانی انرژی چیست. مساله «اندازه» و «درجه اهمیت» این‌جا کلیدی است. هر متغیر اقتصادی منطقا با ده‌ها عامل ارتباط دارد ولی پژوهش تجربی دقیق باید میزان اهمیت آن را معلوم کند. در این رابطه بخش مهمی از نتیجه‌گیری‌های کتاب بر اساس مشاهدات آماری است که در آن جای همبستگی با علیت خلط شده است. مثلا در فصل نهم رشد سرمایه‌گذاری در انرژی‌های نو به افزایش قیمت نفت ربط داده شده است، در حالی‌که هر دو عامل می‌تواند به خاطر رشد اقتصادی پیش از بحران ۲۰۰۸ باشد که هم فشار تقاضا روی نفت را ایجاد کرد و هم رونقی در سرمایه‌گذاری انرژی نو.

علاوه بر آن، تصویری یک‌پارچه از موجودی مبهم به اسم غرب قدرقدرت در این کتاب وجود دارد که هر وقت دلش خواست قیمت مهم‌ترین کومودیتی دنیا یعنی نفت خام را بالا و پایین می‌برد و باعث می‌شود صدها میلیارد دلار قراردادی که روی نفت و مشتقات مالی آن نوشته شده سود یا زیان کنند.

پس، از دیدگاه شما آمریکا و غرب را و یا غرب به تنهایی را نباید یک موجود یکپارچه و هماهنگ دانست. در مورد این عدم یک‌پارچگی غرب لطفا کمی بیش‌تر توضیح دهید.

از زاویه موضوع مطالعه کتاب یعنی بحث امنیت انرژی، غرب یک موجودیت یک‌پارچه نیست. اولاً در خود غرب دو جریان ذینفع طرف‌دار محیط‌زیست، نگران گرمایش زمین و طرف‌دار انرژی‌های نو از یک طرف و جریان حامی سوخت‌های فسیلی (چه در بخش برق و چه بالادست نفت و گاز) به موازات هم وجود دارند و رقابت می‌کنند. به این جریانات باید گرانش فرعی‌تر معطوف به انرژی هسته‌ای را هم اضافه کرد. در یک مقطع امنیت انرژی در خدمت جریان محیط‌زیستی در آمده بود ولی بعد از انقلاب شیل و خودکفایی آمریکا از واردات نفت و گاز بحث امنیت انرژی تأمین شد و لذا به حاشیه رفت.

ثانیا، آمریکا و اروپا در همین موضوع انرژی‌های نو با هم تفاوت‌های استراتژیک دارند. از زاویه امنیت انرژی اروپا بیش‌تر بر حمل و نقل عمومی برق‌محور استوار است و بیش‌تر وابسته به گاز روسیه (برای تولید برق و حرارت) است. در حالی‌که آمریکا به خاطر مصرف عظیم بنزین بیش‌تر به واردات نفت خام وابسته بوده، که البته الان دیگر به شدت سابق نیست. اروپا با سرعت و جدیت خیلی پیش می‌رود ولی بیش‌تر از سوخت‌های فسیلی پیشی می‌رود ولی بیش‌تر از ابزارها و سیاست‌های داخلی (مثل نظام تعرفه، مالیات کربن و بودجه‌های پژوهشی) برای گسترش این صنعت استفاده می‌کند. در مقابل آمریکا برای چند دهه نفت و نظامی‌گری را با هم مخلوط کرده است. ضمن این‌که در آمریکا لابی سوخت فسیلی و برق ذغال‌سنگ‌محور هم‌چنان قوی است و با کشف ذخایر عظیم گاز شیل اتکا به سوخت‌های فسیلی در این کشور تا دهه‌ها ادامه پیدا خواهد کرد.

نهایتا این‌که صنایع مختلف اروپایی و آمریکایی از بالا یا پایین بودن قیمت نفت به یک‌سان متاثر نمی‌شوند. نویسنده که مدعی است غرب با بحران اتمی ایران قیمت نفت را بالا نگه داشته است (که خود میزان تاثیر این بحران روی قیمت بلندمدت نفت محل تامل و تردید است) باید تحلیل‌های آماری دقیق‌تری از اثرات منفی و مثبت قیمت بالای نفت روی بخش‌های مختلف اقتصادی این کشورها ارائه کند. روی این موضوع پژوهش‌های علمی متعددی وجود دارد که من ردپای هیچ کدام از آن‌ها را در کتاب ندیدم.

آیا به غیر از این موارد نقد دیگری هم دارید؟

یک نقد شکلی‌تر هم در مورد خود کتاب است. کتاب در ظاهر ۶۵۰ صفحه است و روی این ۶۵۰ صفحه بودن مانور داده می‌شود – تا اهمیت کار نویسنده برجسته شود – ولی بخش بزرگی از این ۶۵۰ شبیه به کپی/پست مرور ادبیات پایان‌نامه‌های دانش‌جویی است. اصل داستان کتاب را شاید می‌شد در حدود صد صفحه خلاصه کرد که هم به‌تر درک شود و هم به‌تر نقد شود. من تعبیر ماهی لیز را در مورد نقدپذیری کتاب‌هایی از این جنس به کار می‌برم. کتاب پر است از مطالب پایه‌ای و درست (مثلا در مورد گرمایش زمین) که تولید نویسنده نیست. ولی مدعای اصلی کتاب در بین این مباحث ویکی‌پدیایی پوشانده شده و به این طریق به نوعی در مقابل نقد محافظت می‌شود. خواننده جدی باید نزدیک ۴۰۰ صفحه مطالب کلی و گاه بدیهی و قدیمی‌شده را بخواند تا بلاخره به حرف اصلی نویسنده در مورد سیاست‌های غرب برای امنیت انرژی برسد که صرفا چند ده صفحه به آن اختصاص پیدا کرده است. من اگر جای نویسنده بودم فصل نهم را به ابتدای کتاب منتقل می‌کردم تا خواننده مستقیما بتواند در جریان مدعای اصلی قرار گرفته و ذهنش را آماده نقد کند.

فراموش نکنیم که کتاب‌هایی از این جنس (مثلا کتاب سرمایه پیکتی یا کتاب چرا ملتها فرو می‌ریزند) با این‌که پر حجم هستند ولی بیش‌تر مطالب و فصولشان تولید خود نویسنده است که از همان ابتدا خواننده را به تدریج در مورد مدعای اصلی کتاب قانع می‌کند.

یکی ازمهم‌ترین ایراداتی که به کتاب ایشان وارد شده است، غیر علمی بودن است درحالی که خود نویسنده هم زمانی که کتاب را برای مقامات ارسال کردند یادآور شدند که اثر خود را یک کتاب معمول دانشگاهی یا علمی نمی داند و آن را یک فریاد مکتوب و زنهارنامه می داند تا یک دانشنامه. اما درعین حال آن را یک تئوری قابل دفاع می دانند که با شواهد کافی ارائه شده است. درعین حال که همه نظر.به های علمی هم به یقین درست نیستند. آیا «غیر علمی بودن» آن هم درعلوم انسانی می تواند ایراد موچهی باشد ؟

من شخصا بعید می‌دانم جایی گفته باشم که کتاب غیرعلمی است. نقدم این بود که کتاب تا حدی آشفته و مخلوطی از ادبیات مختلف است و برای آن مثال آوردم و خواهم آورد. اتفاقا من هم مثل شما از

این برچسب علمی و غیرعلمی برای رد یک اثر بیزارم. یعنی چه که علمی نیست؟ اگر به تعریف پوپری هم متوسل شویم این کتاب ادعاهای مشخصی دارد که بلاخره دبر با زود قابلیت رد و ابطال بر اساس شواهد تجربی را دارد و یک سری فرضیه را پیش می‌کشد که قابل نقد است.

ولی البته از آن طرف هم دوگانه دانش‌گاهی/زنهارنامه که نویسنده به آن متصل می‌شود را هم متوجه نمی‌شوم. قرار نیست زبان یک کتاب عمومی به شکل خشک دانش‌گاهی باشد ولی هر نوشته جدی باید مبتنی بر شواهد تجربی و نظریات سازگار و ضمنا تا حد امکان بر اساس یافته‌های جامعه علمی باشد. نمی‌شود با این برچسب که این کتاب دانش‌گاهی نیست و فریادنامه یا زنهارنامه است از زیر بار دقت تحلیلی علم اقتصاد بیرون رفت. اقتصاددانان زیادی کتاب‌هایی می‌نویسند که مخاطب آن‌ها افراد غیرمتخصص است ولی این کتاب‌ها ساده شده نظریات و یافته‌های آکادمیک و تحلیلی هستند و از این چارچوب بیرون نمی‌روند. اگر کتاب عامه‌پسند یک اقتصاددان را به اقتصاددان دیگری بدهید احساس نمی‌کند که کتاب منطبق تحلیلی علم اقتصاد را نقض کرده است. نویسنده مدعی است کتاب را به مقامات ارشد داده تا برای سیاست‌گذاری استفاده شود. اتفاقا در موضوع حساسی مثل سیاست‌گذاری اتفاقا اهمیت کار تحلیلی و دقیق برجسته‌تر می‌شود تا احتمال توصیه سیاستی نادقیق به حداقل برسد.

پس اگر ایراد غیرعلمی بودن را غیر موجه میدانید، نقد محتوایی اصلی شما به این کتاب دقیقا چیست؟

نقد تحلیلی بنده چند چند محذور اساسی از زاویه اقتصاد انرژی دار:

۱) نفت و انرژی‌های نو اصولا رقیب و جایگزین هم در بازار نیستند! نفت عمدتا ورودی بخش حمل و نقل است که انرژی‌های نو تقریبا در آن حضور ندارد (به جز مختصری سوخت‌های زیستی). در حالی‌که انرژی‌های نو تقریبا تماما در بخش برق هستند که ورودی حامل فسیلی آن ذغال سنگ و گاز طبیعی است و نفت تقریبا کاربردی در آن‌جا ندارد. در نتیجه ما صحبت از دو بازار کاملا جدا از هم می‌کنیم. ممکن است در برخی کشورها به علت فقدان بازار مستقل، قیمت گاز به صورت اداری به نفت وصل باشد ولی مثلا در آمریکا این دو قیمت نزدیک یک دهه است که کاملا مستقل از هم حرکت می‌کنند. این را هر تحلیل‌گر صنعت انرژی فوراً به شما می‌گوید. متأسفانه چارچوب تحلیلی کتاب به این موضوع مهم بی‌اعتنا است.

۲) خلط همبستگی و علیت در موارد متعدد؛ همان‌طور که قبلا هم عرض کردم در تحلیل مشاهدات تجربی ممکن است یک خطایی هم مرتکب شویم و همبستگی موردی بین قیمت بالای نفت و رشد بالاتر انرژی‌های نو را به داستان کتاب ربط بدهیم. در حالی‌که در سال‌های اخیر (به غیر از دو سال فعلی) رشد قیمت نفت عمدتا ناشی از شوک مثبت تقاضا و رونق اقتصادی بوده و طبیعی است که انرژی‌های نو هم در سال‌های رونق بیش‌تر رشد می‌کنند. تقریبا تمام شواهد تجربی کتاب از جنس همبستگی است،

در حالی‌که نیاز به تحلیل علی (Causal) است که ساختار اقتصادسنجی و آماری خیلی پیچیده‌تری می‌طلبد.

۳) بهبود فناوری انرژی‌های تجدیدپذیر یک فرآیند ۴-۵ ساله نیست که با چند سال بحران اتمی ایران و اندکی افزایش قیمت نفت (که معلوم نیست سهم این بحران از آن چه قدر بوده) یک باره به انجام برسد. سرمایه‌گذاری روی انرژی‌های تجدیدپذیر تقریبا چهار دهه است که با افت و خیز ادامه دارد. هزینه تولید انرژی از این منابع مرتبا در این چهار دهه پایین آمده است که بیش‌تر آن‌ها مدیون تزریق بودجه‌های پژوهشی و ضمنا اثرات یادگیری (Learning Curve) بوده است. اگر فرضیه نویسنده صادق باشد، الان که بحران اتمی ایران به پایان رسیده انرژی‌های نو هم باید بازار را قبضه کرده باشند در حالی‌که این انرژی‌ها هنوز راه درازی برای رقابت‌پذیری دارند.

۴) این‌که چه عواملی پیش‌ران‌ه رشد عمل‌کرد انرژی‌های نو بوده سوال بسیار مهمی برای سیاست‌گزاران کشورهای مختلف است. و پژوهش‌های بسیار زیادی روی پیش‌ران‌ه‌های رشد عمل‌کرد انرژی‌های نو انجام شده و در برخی از آن‌ها قیمت نفت هم (ولی بیش‌تر به عنوان یک متغیر کنترلی در کنار برخی عوامل مهم‌تر مثل بودجه تحقیقاتی و اثر مقیاس) معنی‌دار بوده است. ولی متأسفانه کتاب تقریبا هیچ ارجاعی به این جریان پژوهش‌ها نمی‌کند و خودش هم تحلیل آماری مستقلی از این پیش‌ران‌ه‌ها ارائه نمی‌دهد.

۵) سوالی که نویسنده به عنوان یک اقتصاددان باید پاسخ دهد این است که هزینه افزایش قیمت نفت برای اقتصادهای توسعه‌یافته چه قدر بوده و آیا این هزینه کم‌تر از منافع ناشی از شتاب در انرژی نو بوده است؟ اگر هدف رشد انرژی نو بوده نمی‌شده با تزریق چند ده میلیارد دلار بودجه شتاب ویژه‌ای به این فناوری‌ها داد و این همه راه دور و ریسکی نرفت؟ فرضیه کتاب البته به لحاظ تجربی قابل بررسی است. نویسنده و همکارانش می‌توانند سری زمانی به‌بود عمل‌کرد و کاهش قیمت انواع مختلف انرژی نو را در چهار دهه گذشته بررسی کنند و ببینند که آیا در اوج بحران اتمی ایران (۲۰۱۰ تا ۲۰۱۳) ما عمل‌کرد خیلی متفاوتی نسبت به قبل و بعد آن می‌بینیم یا نه. اگر چنین چیزی مشاهده شد این یافته می‌تواند در مهم‌ترین مجلات علمی دنیا در حوزه اقتصاد انرژی چاپ شود.

ولی درفصل ۷ کتاب شواهدی علمی برای تحلیل بازار نفت ارائه شده است.

متأسفانه مدل اقتصادسنجی ارائه شده در کتاب دارای خطاهای ابتدایی و پایه‌ای است که باعث می‌شود نتوانیم نتایج گزارش‌شده را جدی بگیریم. مثلا، می‌دانیم که قیمت نفت به لحاظ آماری یک فرآیند قدم‌زدن تصادفی (Random Walk) و دارای ریشه واحد (Unit-Root) است. نویسنده معادله اقتصادسنجی تشکیل داده که سمت چپ آن قیمت نفت دوره حاضر و سمت راست آن قیمت نفت دوره قبلی است و بعد نتیجه گرفته که هر دلار افزایش قیمت حاضر ۰.۹۸ دلار قیمت دوره بعد را افزایش

بلطف دل ۳۹ PDF Eraser Free

بلطف دل ۳۹ PDF Eraser Free

می‌دهد! متأسفانه به این موضوع ساده دقت نشده که آن ۰.۹۸ که با آب و تاب توضیح داده شده در واقع همان ریشه واحد (ضریب معادل یک) متغیر است که می‌گوید این فرآیند جنبه مارکوفی دارد و به‌ترین تخمین‌زن قیمت دوره بعد همان قیمت امروز است. وقتی سمت راست و چپ یک رگرسیون متغیرهایی با ریشه واحد هستند این رگرسیون بی‌معنا (Spurious) است و رقم به شدت بالای ۰.۹۸ در R۲ رگرسیون هم این را فریاد می‌زند. اصولا این رگرسیون حتی بدون تمام متغیرهای ساختاری که نویسنده در مدل گذاشته و فقط با قیمت نفت دوره قبل همان‌قدر R۲ تولید می‌کند. این نشان می‌دهد که مشارکت بقیه متغیرها در پیش‌بینی قیمت آینده نزدیک به صفر است و غیر از این هم نباید باشد، چون قیمت نفت ماهیت قدم‌زدن تصادفی دارد و به خاطر کارایی بازار تمام اطلاعات در قیمت جاری منعکس شده است.

لطفا کمی بیشتر و ساده تر توضیح دهید. روش درست چگونه می توانست باشد؟

روش درست تحلیل اقتصادسنجی این بود که سمت چپ رگرسیون، درصد تغییرات قیمت نفت (که دیگر ریشه واحد ندارد) و سمت راست صرفا متغیرهای ساختاری توضیح‌دهنده گذاشته می‌شد و آن موقع می‌دیدیم که R۲ این رگرسیون جدید چه قدر است (که حدس می‌زنم نزدیک به صفر باشد) و سطح معنی‌داری اخبار مثبت و منفی چیست. حتی اگر ضریب این متغیرها به لحاظ آماری معنی‌دار باشد باید دید که «اندازه» آن‌ها به لحاظ اقتصادی چیست. بازار نفت روزانه در معرض ده‌ها و صدها تکانه بیرون‌زا (از جمله بحران اتمی ایران) قرار دارد و به لحاظ تجربی باید پرسید که سهم هر کدام از این تکانه‌ها از کل تغییر قیمت چیست. اگر ببینیم که مثلا افزایش یا کاهش تنش در بحران اتمی فقط یکی دو دلار و آن‌هم به صورت موقت روی قیمت اثر می‌گذارد دیگر داستان کتاب معتبر نیست.

در جای دیگری هم ادعا می‌شود که نوسانات قیمت نفت در دوره‌های اخیر کم شده و این را به مدیریت سیاسی پشت صحنه ربط داده‌اند. در حالی‌که در سال‌های اخیر مقالات متعددی روی همین موضوع نوشته شده و باروش‌های اقتصادسنجی ساختاری (SVAR) و تجزیه شوک‌های قیمت به شوک‌های عرضه و تقاضا نشان داده شده که سمت عرضه نفت در طول زمان قابل اعتمادتر شده (به خاطر عواملی مثل ظرفیت خالی احتیاطی در سمت عرضه) و شوک‌های تصادفی در آن کم‌تر شده است و لذا تکانه‌های قیمت هم در بازار نفت کاهش یافته است.

نویسنده برای کل این فصل صرفا از دو مقاله نسبتا قدیمی فارسی استفاده کرده است. در حالی‌که موضوع فصل هفت در ده‌ها مقاله تخصصی چاپ‌شده در ژورنال‌های معتبر اقتصاد انرژی با دقت بررسی شده و نتایج آن گزارش شده است. متأسفانه هیچ ارجاعی به آن‌ها داده نشده است که این شبهه را ایجاد می‌کند که نویسنده اصولا به این ادبیات اعتنا نداشته است.

خلاصه این‌که کتاب ابتدا یک فرض بحث‌برانگیز در مورد رابطه بحران اتمی ایران و بازار جهانی نفت را



مطرح کرده که می‌توان استدلال کیفی به نفع آن

ارائه کرد. ولی به عنوان پشتیبان تجربی، یک سری نتایج ضعیف یا حتی نادرست اقتصادسنجی را به عنوان شاهد آن ارائه کرده است که متاسفانه به هیچ وجه نمی‌توان آن‌ها را جدی گرفت و فقط می‌توان به عنوان نقطه شروع استفاده کرد.

شما افت قیمت نفت را بیشتر ناشی از انقلاب شیل و واکنش های اوپک می

دانید(که درواقع برمی گردد به مکانیسم عرضه و تقاضا) درحالی که به نظر می رسد این گزاره نیز خارج از چارچوب تحلیلی کتاب نیست، چرا که آقای رنالی در کتابشان به نفت های غیر متعارف اشاره کرده اند و هم چنین یادآور شده اند که آمریکا قصد دارد درسال ۲۰۲۰ صادرکننده نفت باشد. در مصاحبه ای که دی ماه ۹۳ با روزنامه شروق داشته اند هم به این نکته اشاره کرده اند و پیشرفت فناوری و افزایش قیمت نفت را علت مقرون به صرفه شدن استخراج نفت شیل دانسته اند که باعث شد تولید نفت آمریکا با سرعت باورنکردنی افزایش یابد.

بنابراین چیزی که بیشتر مورد توجه کتاب است تلاش غرب و آمریکا برای بسی نیازی از نفت خاورمیانه است که ازاین طریق هم کشورهای اسلامی را به زمین بزنند و هم از شسر هزینه های کنترل خاورمیانه ای پرتنش و ناآرام خلاص شوند.

قیمت نفت یک متغیر تصادفی است که به متغیرهای زیادی در سمت عرضه و تقاضا بستگی دارد. این بازار در معرض تکانه‌های مختلفی است که چون

بیش ترشان ماهیت پیش‌بینی ناپذیر دارند قیمت‌ها را تصادفی می‌کنند. نه تنها قیمت نفت به سختی قابل پیش‌بینی است- حتی مدیریت آن هم بسیار مشکل است. ادبیات مفصلی هست که می‌گوید خود اوپک که تولید بخش مهمی از نفت دنیا را در دست دارد هم عملا در کنترل قیمت ناتوان است- چه برسد به کشورهای مصرف‌کننده نفت.

حال اگر بحث این است که آمریکا به دنبال بی‌نیازی از نفت خاورمیانه است که این موضوع بدیهی است و خیلی قبل از این کتاب همه آن را می‌دانستند. در عمل هم خاورمیانه سهم خیلی بزرگی از نفت وارداتی آمریکا ندارد. ولی نفت بازاری به هم پیوسته است که قیمتش به صورت یک‌پارچه تعیین می‌شود.

ندارد. سال‌ها است که کنفرانس‌های تغییر اقلیم برگزار می‌شود و نزدیک سه دهه است تلاش برای معرفی انرژی‌های نو در دنیای غرب شروع شده است و به تدریج پیش رفته است. در واقع تحریم نفتی اوپک در سال ۱۹۷۳ و ضربه شدیدی که به آمریکا از زاویه کمبود فرآورده‌های سوختی وارد شد این کشور را وارد مسیر جدیدی کرد که از یک طرف بهره‌وری انرژی بالا برود و از طرف دیگر به دنبال منابع جای‌گزین انرژی باشند. بنابراین ضمن این‌که من کاملا با نکته شما موافق هستم میزان مشارکت کتاب در این بحث را متوجه نمی‌شوم. ولی از طرف دیگر، غرب در یافتن جای‌گزینی برای «نفت خام» ناموفق بوده است. در قبل اشاره کردم که بخش حمل و نقل هنوز هم تقریبا مطلقا به نفت خام وابسته است. تلاش‌های زیادی شد تا سوخت‌های زیستی جای‌گزین نفت‌خام شود که در عمل به محدودیت زمین و قیمت محصولات غذایی برخورد کرد و موفق نشد.

ازجمله شواهدی که ایشان برای این ادعا (طرح آمریکا و غرب برای جایگزینی انرژی های نو به جای نفت) آورده اند این است که قبل از سال ۲۰۰۱ و برسرکار آمدن جرج بوش، دریک دوره ۱۷ ساله سهم نفت درمصرف کل انرژی جهان تقریبا ثابت و بین ۳۷% تا ۳۹% بود.

اما بعداز آن در یک دهه درحالی که مصرف انرژی حدود ۳۰%افزایش یافت، سهم نفت از ۳۸% به ۳۲% کاهش یافت.

آیا این آمار را به منزله جایگزینی انرژی های نو به جای نفت نمی دانید؟

چرا! من هم تا حدی با شما موافقم. این مشاهده درستی است که سهم نفت در سید انرژی در دنیا در حال کاهش است. این موضوعی شناخته‌شده در صنایوهای انرژی دنیا است. البته بخشی از این کاهش به خاطر ظهور صنعت گاز (در اثر انقلاب شیل) است

و بخشی به خاطر «برقی‌ترشدن» صنعت انرژی است. بخشی از ماجرا هم به خاطر عددی است که خود شما ارائه دادید: مصرف انرژی در دنیا ۳۰%افزایش یافته ولی چون عرضه نفت ککش‌پذیری کم‌تری دارد، تولید نفت به این میزان زیاد نشده است و در نتیجه سهم نفت از سید انرژی دنیا کاهش یافته است (در حالی که تولید مطلق آن بالا رفته است). اگر ادعای کتاب این است که جهانی در حال تلاش برای خروج از سوخت‌های فسیلی و جای‌گزینی آن با انرژی نو است که حرف جدیدی نیست و بیش از یک دهه است که یکی از مهم‌ترین موضوعات بحث در اقتصاد انرژی و محیط‌زیست است. البته سهم انرژی‌های نو هنوز بسیار محدود است و در واقع گاز (که خودش سوخت فسیلی است) کم‌کم جای نفت را گرفته است.

آقای دکتر رنالی مدعی هستند که بخش بزرگی از تحولات خاورمیانه از جمله بهار عربی و فروپاشی کشورهای اسلامی مانند لیبی و سوریه و هم چنین پدیداری داعش به نوعی در کتابشان پیش بینی شده است و درواقع به نظر می رسد این تنش ها در چارچوب تحلیلی کتاب است.

و هم چنین معتقدند که مناقشه اتمی ایران بازی ای است که غرب و آمریکا طراحی کرده اند و ادامه پروژه حمله به افغانستان و عراق است.

درواقع پیتر اوربون و دیوید موریسون در کتاب «توهم خطرناک» که ازقضا درایران ترجمه و با مقدمه دکتررنالی منتشر شده هم همین دیدگاه را دارند و بنا به اسنادی ادعا می‌کنند که دستگاه های اطلاعاتی آمریکا و اسرائیل میدانند که ایران درپی ساختن سلاح هسته ای نیست ولی در پی سندسازی و راه اندازی جنگی دیگر درخاورمیانه هستند.

البته با این تفاوت که دکتر رنالی معتقدند که به ایران حمله نخواهد شد و مناقشه اتمی برای کنترل بازار انرژی است. شما مناقشه اتمی را چگونه تحلیل می کنید ؟

اگر بخواهم کمی شوخی کنم باید بگویم ایشان این نوع ادعاها را می‌کنند (اگر کرده باشند) که دیگران مجبور می‌شوند بگویند کتاب ایشان علمی نیست. راستش من در کتاب شواهد مشخصی برای این ادعا ندیدم و کلا هم نمی‌دانم فرض پیش‌بینی آینده در مورد تحولات منطقه پیچیده‌ای مثل خاورمیانه چه قدر می‌تواند جدی گرفته شود.

موافقم که این احتمال که مناقشه اتمی ایران بازی باشد که غرب در ادامه سیاست قدیمی مهار دو جانبه و برای مقابله با ایران و تضعیف موقعیت منطقه‌ای و جهانی کشور ما طراحی کرده باشد حرف قابل قبولی است و بعید هم می‌دانم طرح آن مختص ایشان باشد. ولی این‌که بهار عربی و ظهور داعش در این کتاب پیش‌بینی شده است - که حتی اندیشکده‌ها و نهادهای امنیتی و موسسات تخصصی هم تنها در طول زمان به پویایی‌ها و پیچیدگی‌های آن پی برندند - کمی عجیب است.

البته ایشان ادعا نداشتند که به طور دقیق پیش بینی کرده اند ولی در کتاب ایجاد تنش درخاورمیانه را استراتژی راهبردی غرب برای کنترل بازار نفت دانسته اند که مواردی که ذکر کردم می تواند مصدیقی ازاین اقدامات برای رسیدن به هدف مورد نظر غرب باشد.

اجازه بدهید یک مثال بزنم. لیبی یک تولیدکننده مهم نفت است. وقتی بحران لیبی جدی شد قیمت نفت برای چند روزی در چند ۲-۴ دلار جا به جا شد و سر جایش برگشت. این کران بالایی بود که صرف وجود یک بحران (نه کاهش واقعی در تولید) در منطقه می‌توانست روی قیمت نفت اثر بگذارد. اگر نویسنده معتقد است که غرب با بازی با تنش خاورمیانه (که ظاهرا حساسی از دستش در رفته و گریبان خودش را هم گرفته است) قیمت نفت را کنترل می‌کند یا باید شواهد تجربی برای این موضوع ارائه کند یا حداقل به ادبیاتی که چنین رابطه‌ای را نشان می‌دهد ارجاع بدهد. همان طور که چندبار قبل‌تر گفتم متاسفانه بیش‌تر ارجاعات کتاب در حد کتاب‌های فارسی است و کم‌تر جایی- در واقع تقریبا هیچ جا - به ادبیات و مقالات تخصصی که موضوعات

شبيه به ادعاهای کتاب را تحلیل انتقادی و دقیق کرده‌اند ارجاع داده می‌شود.

آقای دکتر رنالی می‌گویند تحلیل های کتابش براساس نظریه بازی ها است که در فصل ۸، مناقشه اتمی را براساس نظریه بازی ها شرح داده است.درواقع نویسنده می‌گوید آمریکا و غرب با یک بازی از پیش طراحی شده ایران را وارد مناقشه اتمی کردند و با حرکات نمایشی و سیگنال های فریبنده سعی کرده است این مناقشه را به صورت «کج دار و مریز» ادامه دهد و ازطریق شوک های مدیریت شده بازار نفت را مدیریت کند. استفاده از چنین سیاست هایی به کرات در تصمیماتی که آمریکا و غرب درقبال سایر کشورها اتخاذ کرده اند مشاهده شده است که در آثار نخبگان و سیاستمداران آنها نوعی از قدرت هوشمند محسوب می‌شود.

به نظر می‌رسد نویسنده شواهد کافی را برای چنین دیدگاهی در کتابشان آورده اند. اما گویا شما نظر دیگری دارید.

بلی، متاسفانه من با نویسنده موافق نیستم! در فصل هشت سعی شده است مدلی برای رفتار غرب برای فریب ایران داده شود. بر خلاف مطلبی که در کتاب آمده است اتفاقا یکی از شهودهای پایه نظریه بازی این است که ارسال هر سیگنالی لزوما به کار تغییر نتیجه بازی نمی‌آید و به اصطلاح حرف مفت (Cheap Talk) است.

تنها سیگنالی ارزش دارد که ارسال آن هزینه‌زا بوده و معتبر(Credible) باشد. بر خلاف برداشتی که در کتاب ارائه شده است، بازی‌گران مدل‌شده در نظریه بازی یک درجه هوشمندتر از این هستند که گول رفتار غیرصمیمانه و فریب‌کارانه طرف مقابل را بخورند! چرا که در تحلیل ذهنیت طرف مقابل «می‌دانند» که این بازیگر انگیزه دارد تا علامت غلط بدهد و لذا تصمیم طرف مقابل برای ارسال علامت غلط هم جزوی از تجزیه و تحلیل آن‌ها است. نتیجه مشهوری در نظریه بازی هست که می‌گوید بازی‌گرانی که سعی کنند با علامت غیرمعتبر طرف مقابل را گول بزنند هم وقت خود را تلف می‌کنند که علامت غلط بدهند و هم «می‌توانند» تعادل بازی را عوض کنند چون طرف مقابل دست آن‌ها را می‌خواهند.



این مثالی که زدیم نمونه‌ای از خطای متدولوژیک کتاب است که در آن صرفا با درک ابتدایی از برخی مفاهیم اقتصادی دست به تحلیل‌هایی زده می‌شود که در ادبیات پیش‌رفته‌تر آن حوزه بحث شده و ادبیات جلوتر از آن رفته است. نمونه‌ای از این مشکل را در بخش اقتصادسنجی هم بیان کردم.

در پایان لطفا سخن پایانی و جمع بندی خود را از این گفت و گو ارائه دهید.

همان‌طور که در اول مصاحبه عرض کردم در زمان نقد باید بی‌رحم و صریح باشیم و من هم سعی کردم نقد صریح خودم را نسبت به این کتاب ارائه کنم. نقد اصلی این بود که کتاب داستان جذاب و به لحاظ درونی سازگار در مورد برنامه قدرت‌های جهانی برای نفت خاورمیانه توصیف می‌کند. ولی متاسفانه این داستان نه با منطق خرد بازار انرژی سازگار است و نه شواهد تجربی قابل‌اعتنایی برای آن ارائه شده است. ضمن این‌که کتاب به جای این‌که به ادبیات گسترده و بروز اقتصاد انرژی (که مشخصا به تحلیل فرض‌های طرح شده در کتاب می‌پردازد) متکی باشد، به مجموعه پراکنده‌ای از منابع غیرمرتبط با حوزه اقتصاد انرژی می‌پردازد. در موارد متعددی تحلیل همبستگی به جای تحلیل علی ارائه می‌شود که در نتیجه نمی‌توان آن‌را جدی گرفت.

طبعاً این نقد به معنای در نظر نگرفتن زحمات تیم تهیه‌کننده کتاب نیست و باید از آن‌ها بابت طرح موضوعات مهمی (و آن هم با این حد از استقبال در سطح جامعه) قدردانی کرد. به نظرم کتاب بارقه‌ها و خوراک فکری خوبی برای طرح پژوهش‌های دقیق‌تر و جزئی‌تر آینده فراهم می‌کند و از این جهت هم مطالعه آن را به محققان توصیه می‌کنم.

من اگر جای تیم نویسنده کتاب باشم همین کتاب را در ۱۰۰-۲۰۰ صفحه، با حذف فصول غیرمرتبط و تمرکز روی بحث ژئوپلیتیک انرژی و بر اساس ارجاع به ادبیات روز اقتصاد انرژی بازنویسی کرده و به عنوان یک کتاب جالب علمی به بازار عرضه می‌کنم.

بار دیگر ازاین‌که وقت گرانبهاتان را دراختیار ما گذاشتید و با دقت و حوصله

سوالات را جواب دادید بسیار سپاسگزارم و امیدوارم موفق و سربلند باشید .

خواهش می‌کنم. از طرح سوالات دقیق و چالشی شما هم متشکرم و امیدوارم این گفت و گو قدم کوچکی برای پیش‌برد و تدقیق بحث سیاست انرژی در کشور برداشته باشد.